

داستان حضرت یونس

<?xml encoding="UTF-8?>

1- داستان حضرت یونس (ع) در قرآن کریم

قرآن کریم از سرگذشت این پیامبر و قوم او جز قسمتی را متعرض نشده. در سوره صافات این مقدار را متعرض شده که آن جناب به سوی قومی فرستاده شد و از بین مردم فرار کرده و به کشتی سوار شد و در آخر نهنگ او را بلعید. و سپس نجات داده شده و بار دیگر به سوی آن قوم فرستاده شد و مردم به وی ایمان آوردند. اینک آیات آن سوره از نظر خواننده می گذرد.

"و ان یونس لمن المرسلین اذ ابق الی الفلک المشحون فساهم فکان من المدحضین فالتقمه الحوت و هو ملیم فلو لا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون فنبدناه بالعراء و هو سقیم و انبتنا علیه شجرة من یقطین و ارسلناه الی مائة الف او یزیدون فامنوا فمتعناهم الی حین".

و در سوره انبیاء متعرض تسبیح گویی او در شکم ماهی شده که علت نجاتش از آن بلیه شد، می فرماید: "و ذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلک ننجی المؤمنین" (1).

و در سوره قلم متعرض ناله اندوهگین او در شکم ماهی شده و سپس بیرون شدنش و رسیدن به مقام اجتناب را آورده، می فرماید: "فاصبر لحکم ربک و لا تکن کصاحب الحوت اذنادی و هو مکظوم لو لا ان تدارکه نعمة من ربه لنبد بالعراء و هو مذموم فاجتباہ ربه فجعله من الصالحین" (2).

و در سوره یونس متعرض ایمان آوردن قومش و بر طرف شدن عذاب از ایشان شده، می فرماید: "فلو لا کانت قرية امنت فنفعها ایمانها الا قوم یونس لما آمنوا کشفنا عنهم عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا و متعنهم الی حین" (3).

خلاصه آنچه از مجموع آیات قرآنی استفاده می شود، با کمک قرائن موجود در اطراف این داستان این است که: یونس(ع) یکی از پیامبران بوده که خدا وی را به سوی مردمی گسیل داشته که جمعیت بسیاری بوده اند، یعنی آمارشان از صد هزار نفر تجاوز می کرده و آن قوم دعوت وی را اجابت نکردند و به غیر از تکذیب عکس العملی نشان ندادند، تا آنکه عذابی که یونس(ع) با آن تهدیدشان می کرد فرا رسید. و یونس(ع) خودش از میان قوم بیرون رفت.

همین که عذاب نزدیک ایشان رسید و با چشم خود آن را دیدند، همگی به خدا ایمان آورده و توبه کردند خدا هم آن عذاب را که در دنیا خوارشان می ساخت، از ایشان برداشت.

و اما یونس(ع) وقتی خبردار شد که آن عذابی که خبر داده بود از ایشان برداشته شده، و گویا متوجه نشده که قوم او ایمان آورده و توبه کرده اند، لذا دیگر به سوی ایشان برنگشت در حالی که از آنان خشمگین و ناراحت بود. همچنان پیش رفت، در نتیجه ظاهر حالش کسی بود که از خدا فرار می کند و به عنوان قهر کردن از

اینکه چرا خدا او رانزد این مردم خوار کرد دور می شود، و نیز در حالی می رفت که گمان می کرد دست ما به او نمی رسد، پس سوار کشتی پر از جمعیت شد و رفت.

در بین راه نهنگی بر سر راه کشتی آمد، چاره ای ندیدند جز اینکه یک نفر را نزد آن بیندازند، تا سرگرم خوردن او شود و از سر راه کشتی به کناری رود، به این منظور قرعه انداختند و قرعه به نام یونس درآمد، او را در دریا انداختند، نهنگ او را بلعید و کشتی نجات یافت.

آنگاه خدای سبحان او را در شکم ماهی چند شبانه روز زنده نگه داشت، و حفظ کرد یونس(ع) فهمید که این جریان یک بلا و آزمایشی است که خدا وی را بدان مبتلا کرده و این مؤاخذه ای است از خدا در برابر رفتاری که او با قوم خود کرد، لذا از همان تاریکی شکم ماهی فریادش بلند شد به اینکه: "لا اله الا انت سبحانک انی كنت من الظالمین".

خدای سبحان این ناله او را پاسخ گفت و به نهنگ دستور داد تا یونس را بالای آب و کنار دریا بیفکند. نهنگ چنین کرد. یونس وقتی به زمین افتاد مریض بود. خدای تعالی بوته کدویی بالای سرش رویانید، تا بر او سایه بیفکند. پس همین که حالش جا آمد، و مثل اولش شد خدا او را به سوی قومش فرستاد، و قوم هم دعوت او را پذیرفتند و به وی ایمان آوردند، در نتیجه با اینکه اجلشان رسیده بود، خداوند تا یک مدت معین عمرشان داد.

و روایاتی که از طرق امامان اهل بیت(ع) در تفسیر این آیات وارد شده، با اینکه بسیار زیاد است و نیز بعضی از روایاتی که از طرق اهل سنت آمده، هر دو در ین قسمت شریکند که بیش از آنچه از آیات استفاده می شود چیزی ندارند، البته با مختصراختلافی که در بعضی از خصوصیات دارند، و ما هم به همین جهت از نقل آنها صرف نظر کردیم، هم به دلیلی که گفتیم و هم به این دلیل که یک یک آن احادیث خبر واحدند و خبر واحد تنها در احکام حجت است، نه در مثال مقام ما که مقام تاریخ و سرگذشت است، علاوه بر این، وضع آن روایات طوری است که اگر مراجعه کنی، خواهی دید نمی توان خصوصیات آنها را به وسیله آیات قرآنی تصحیح کرد، حرفهایی دارد که قابل تصحیح نیست.

2- داستان حضرت یونس (ع) از دیدگاه اهل کتاب

در این فصل به سرگذشت آن جناب از دیدگاه اهل کتاب می پردازیم، داستان یونس(ع) در چند جای از عهد قدیم به عنوان "یونا بن امتای" آمده و همچنین در چند جا از عهد جدید آمده که در بعضی از موارد به داستان زندانی شدنش در شکم ماهی اشاره می کند. و لیکن هیچ یک از آنها سرگذشت کامل یونس(ع) را نیاورده اند. آلوسی در تفسیر روح المعانی در داستان یونس(ع) از دیدگاه اهل کتاب مطالبی آورده که بعضی از کتب اهل کتاب هم آن را تایید می کند.

او نقل کرده که: خدای تعالی یونس(ع) را امر فرمود تا برای دعوت اهل "نینوی" بدانجا رود. "نینوی" یکی از شهرهای بسیار بزرگ آشور بود که در کنار دجله قرار داشت و تا آنجایی که یونس قرار داشت سه روز راه بود. علاوه بر این مردم نینوی مردمی شرورو فاسد بودند، لذا این مأموریت بر یونس گران آمد و از آنجایی که بود به سوی "ترسیس" فرار کرد که آن نیز نام یکی دیگر از شهرهای آن روز است. سپس به شهر "یافا" آمد که هم اکنون نیز "یافا" خوانده می شود، در آنجا یک کشتی آماده یافت که قصد داشت سرنشینان خود را به "ترسیس" ببرد، او هم اجرتی داد تا به "ترسیس" برود، همین که سوار بر کشتی شد و کشتی به راه افتاد بادی سخت وزیدن گرفت و امواج دریا بلند و بسیار شد و کشتی مشرف به غرق گشت.

پس ملاحان ترسیدند و مقداری از بارهای مسافرین را به دریا انداختند، تا کشتی سبک شود، در همین هنگام بود که یونس در شکم کشتی به خواب خوش رفته بود. و صدای خرنایش بلند شده بود، رئیس کشتی وقتی او را دید از در تعجب پرسید: چه خبرت هست؟ که در چنین هنگامه ای به خواب رفته ای، برخیز و معبودت را بخوان، بلکه ما را از این مهلکه نجات بخشد، و ما در این ورطه هلاک نشویم.

بعضی از مسافرین به بعضی دیگر گفتند: بیایید قرعه بیندازیم تا معلوم شود این شر از جانب کیست، خود او را به دریا بیندازیم تا تنها او هلاک گردد، پس قرعه انداختند به نام یونس اصابت کرد، به او گفتند: مگر تو چه کرده ای که قرعه به نام تو درآمد و تو اهل کجایی از کجا می آیی و به کجا می روی و از چه تیره ای هستی؟ گفت: من بنده رب که اله آسمان و خالق دریا و خشکی است، هستم، آنگاه جریان خود را برای آنان نقل کرد، آنها بسیار ترسیدند و او را توبیخ کردند که چرا فرار کردی و یک مشیت مردم را در هلاکت گذاشتی؟!

آنگاه گفتند: حالا به نظر شما چه کاری در حق تو بکنیم تا این دریا آرام گیرد؟

گفت: باید مرا به دریا بیندازید تا آرام گیرد، چون من می دانم تمامی ناآرامی های دریا به خاطر من است، مردم هر چه تلاش کردند تا شاید کشتی را به طرف خشکی برگردانند و بدون غرق شدن یونس از ورطه نجات یابند نشد، و ناگزیر و به اصرار خود آن جناب او را به دریا انداختند و کشتی در همان دم آرام گرفت.

خدای تعالی به نهنگی دستور داد تا یونس را ببلعد، و یونس سه روز در شکم نهنگ ماند و در همان جا نماز خواند و به درگاه پروردگار خود استغاثه کرد. پس خدای سبحان به نهنگ دستور داد تا به ساحل آید، و یونس را در خشکی بیندازد، نهنگ چنین کرد، همین که یونس در خشکی قرار گرفت، پروردگارش فرمود: برخیز و به طرف اهل نینوی برو و در بین آنان به بانگ بلند آنچه به تو گفته ام ابلاغ کن.

یونس(ع) به طرف نینوی رفت و در بین اهلس فریاد زد: هان ای مردم! تاسه روز دیگر نینوی در زمین فرو می رود، پس جمعی از مردان آن شهر به خدا ایمان آوردند، ندا دادند که هان ای مردم، روزه بگیرید، و همگی لباس پشمینه پوشیدند، و چون خبر به پادشاه رسید، او هم از تخت سلطنت خود برخاست و جامه های سلطنتی را از خود کند و لباس کهنه ای پوشیده و روی خاکستر نشست و دستور داد منادیان ندا دهند که هیچ انسان و حیوانی طعام و شراب نخورد و به سوی پروردگار ناله و فریاد سر دهند و از شر و ظلم برگردند و چون چنین کردند، خدا هم به ایشان رحم کرد، و عذاب نازل نشد.

یونس(ع) ناراحت شد و عرضه داشت: الهی من هم از این عذاب که فرار کردم، با اینکه از رحمت و رافت و صبر و توابیت تو خبر داشتم، پروردگارا پس جان مرا بگیر، که دیگر مرگ از زندگی برایم بهتر است، خدای تعالی فرمود: ای یونس آیا جدا از این کار خودت غصه دار شدی؟ عرضه داشت: آری، پروردگارا.

پس یونس از شهر خارج شد، و در مقابل شهر نشست و در آنجا برایش سایبانی درست کردند در زیر آن سایبان نشست ببیند در شهر چه می گذرد؟ پس خدای تعالی به درخت کدویی دستور داد بالای سر یونس قرار بگیر و بر او سایه بيفکن. یونس از این جریان بسیار خوشنود شد ولی چیزی نگذشت که به گرمی دستور داد تا ریشه کدو را بخورد و کدو را خشک کند، کرم نیز کار خود را کرد باد سموم هم از طرفی دیگر برخاست، آفتاب هم به شدت تابید، امر بر یونس(ع) دشوار شد، به حدی که آرزوی مرگ کرد.

خدای تعالی فرمود: ای یونس جدا از خشکیدن بوته کدو ناراحت شدی؟ عرضه داشت: پروردگارا آری سخت اندوهناک شدم. فرمود: آیا از خشک شدن یک بوته کدو ناراحت شدی، با اینکه نه زحمت کاشتنش را کشیده بودی و نه زحمت آبیاری اش را بلکه خودش یک شبه رویید و یک شبه هم خشکید، آنگاه انتظار داری که من بر مردم

نینوی آن شهر بزرگ و آن جمعیتی که بیش از دوازده ربه می شدند، ترحم نکنم؟ و با اینکه مردمی نادان هستند، دست چپ و راست خود را تشخیص نمی دهند، آنان را و حیوانات بسیاری را که دارند هلاک سازم؟ (4). موارد اختلافی که در این نقل با ظواهر آیات قرآن هست بر خواننده پوشیده نیست، مثل این نسبت که به آنجناب داده که از انجام رسالت الهی شانه خالی کرده و فرار کرده است، و اینکه از برطرف شدن عذاب از قوم ناراحت شده، با اینکه از ایمان و توبه آنان خبرداشته، و چنین نسبت هایی را نمی توان به انبیاء(ع) داد. حال اگر بگوییم نظیر این نسبت ها در قرآن کریم آمده، در آیات همین داستان درسوره صافات نسبت "اباق"(فرار) به آنجناب داده و نیز او را "مغاضب" و خشمگین خوانده، و در سوره انبیاء به وی این نسبت را داده که پنداشته خدا بر او دست نمی یابد.

در پاسخ می گوئیم بین این نسبت ها و نسبتی که در کتب عهدین به آنجناب داده فرق است، آری کتب مقدسه اهل کتاب یعنی عهد قدیم و جدید سرشار از نسبت گناه و حتی گناهان کبیره و مهلکه به انبیاء(ع) است، دیگر جا ندارد یک مفسر در این مقام برآید که نسبت معصیت را طوری توجیه کند که از معصیت بیرون شود، به خلاف قرآن کریم که ساحت انبیا را با صراحت منزله از معاصی و حتی گناهان صغیره می داند، و یک مفسرچاره ندارد جز اینکه اگر به آیه و روایتی برخورد که به وی چنین نسبتی از آن، می آمد، آن را توجیه کند، برای اینکه آیاتی که بر عصمت انبیا(ع) دلالت دارد، خود قرینه قطعی است بر اینکه ظاهر چنین آیه و روایتی مراد نیست، و باید حمل بر خلاف ظاهرش شود، و به همین جهت در معنای کلمه "اذ ابق" و نیز در معنای "مغاضبا فظن ان لن نقدر..." بیانی آوردیم که دیدید هیچ منافاتی با عصمت انبیا(ع) نداشت و حاصل آن معنا این بود که گفتیم کلمات حکایت حال و ایهامی است که: فعل یونس(ع) موهم آن بود و خلاصه یونس(ع) نه از انجام مأموریت فرار کرد و نه از برطرف شدن عذاب خشمگین بود، ولی کاری کرد که آن کار ایهامی به این معانی داشت.

3- خدای تعالی در چند مورد از قرآن کریم یونس(ع) را ستایش کرده. و درسوره انبیا، آیه "88" او را از مؤمنین خوانده و در سوره القلم، آیه "50" فرموده: او را "اجتباء" کرده. و به خاطر دارید که گفتیم: "اجتباء" به این است که خداوند بنده ای را خالص برای خود کند و نیز او را از صالحان خوانده، و در سوره انعام، آیه "87" در زمره انبیاء شمرده، و فرموده: که او را بر عالمیان برتری داده، و او و سایر انبیاء را به سوی صراط مستقیم هدایت کرده.

روایاتی در ذیل آیات مربوط به داستان یونس (ع)

در کتاب فقیه از امام صادق(ع) روایت آورده که فرمود: هیچ قومی در میان خود قرعه نینداختند، و امر خود را به خدا واگذار نکردند، مگر آنکه آنچه حق بود از قرعه بیرون آمد. و نیز فرموده: چه حکمی بالاتر از حکم قرعه و عادلانه تر از آن است؟ وقتی اشخاص امر خود را به خدا واگذارند، آیا این خدای سبحان نیست که می فرماید: "فساهم فکان من المدحضین"؟ (5).

و در کتاب بحار از کتاب بصائر نقل کرده که او به سند خود از "حبه عرنی" روایت کرده که گفت: امیر المؤمنین(ع) فرمود: خدای تعالی ولایت مرا بر همه اهل آسمانها و اهل زمین عرضه کرد، جمعی بدان اقرار و جمعی دیگر انکار کردند. یونس از آنان بود که انکار کرد و خدا او را به همین سبب در شکم ماهی حبس نمود، تا سرانجام اقرار نمود (6).

مؤلف: در معنای این روایت، روایات دیگری نیز هست، و مراد از این ولایت، ولایت کلی الهی است که خود امیر المؤمنین(صلوات الله علیه) اولین کسی است از این امت که فتح باب آن کرد و آن عبارت از آن است که خدا قائم

مقام بنده اي، در تدبیر امر او گردد، و در نتیجه، آن بنده جز به سوي خدا توجه نکند، و جز خواست خدا را نخواهد و این مقام را باپیمودن طریق عبودیت به بنده مي دهند، طریقی که بنده را به حدي مي رساند که خالص براي خدا مي شود، و به غیر از خدا، احدي از آن بنده سهم نمی برد.

و ظاهر عمل یونس(ع) - همان طور که گفتیم - ظاهري بود که مرضي خدا نبود و نمی شد آن را به اراده خدا نسبت داد، و به همین جهت خدا او را مبتلا کرد، تا به ظلمي که او به نفس خود کرد اعتراف کند آري خدای سبحان منزّه است از اراده مثل این کارها. پس بلایا و محنت هایی که اولیای خدا بدان مبتلا می شوند، تربیتی است الهی که خدا به وسیله آن بلایا، ایشان را تربیت می کند و به حد کمال می رساند و درجاتشان را بالا می برد، هر چنده که بعضی از آن بلایا جهات دیگر داشته باشند که بتوان آن را مؤاخذه و عقاب نامید، و این خود معروف است که گفته اند: "البلاء للولاء - بلا لازمه ولایت و دوستی است".

مؤید این معنا حدیثی است که صاحب کتاب علل به سند خود از ابی بصیر آورده، که گفت: به امام صادق(ع) عرضه داشتم: به چه علت خدا عذاب را از قوم یونس برداشت با اینکه تا بالایی سرشان آمد، و بر سرشان سایه افکند و این معامله را با هیچ قومی دیگر نکرد؟

در جواب فرمود: برای اینکه در علم خدای تعالی این معنا بود که به زودی عذاب را از آنان برمی گرداند، به خاطر اینکه توبه می کنند. و اگر این جریان را به اطلاع یونس نرساند، برای این بود که یونس فارغ برای عبادت او باشد، و در شکم ماهی به مناجات با او بپردازد، و در عوض مستوجب ثواب و کرامت او گردد (7) .

پی نوشت ها : (1) سوره انبیاء، آیه 88 - 87.

(2) سوره القلم، آیه 49 و 50.

(3) سوره یونس، آیه 97.

(4) تفسیر روح المعانی، ج 23، ص 148.

(5) من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 52، ح 175.

(6) بحار الانوار، ج 14، ص 391، ح 10.

(7) علل الشرایع، ص 77.